

## «گلوک»

در این فصل درباره آهنگسازی آلمانی سخن خواهیم گفت که در موسیقی فرانسه نقشی بسیار مؤثر بازی کرده است. نام وی «گلوک» بود و عنوان و لقب اصیل زادگی هم با سمش می افزود که ادعا میکرد از جانب پاپ «بنوای چهاردهم» بدو اعطا شده است، ولی در بایگانی واتیکان از این موضوع نشان و سابقه ای بدست نیامده است... گلوک مسافرت بسیار کرده بود. در رم موقیبت های هنری او توجه مراجع رسمی واتیکان را بخود جلب کرده بود. وی در «بوهم» بدنیآ آمده بود و پدرش که قرقچی و میرشکار شاهزاده ای در آن سرزمین بود میخواست که پسرش مردی قوی-



هیكل و سالم بارآید از همین و  
ویرا، از همان نخستین سال-  
های کودکی، باخود بچنگل  
میبرد و وادارش میکرد که  
در همه فصلها با برهنه راه  
برود و بازندگی سخت عادت  
کند. این تربیت خشن و توأم  
با سختی گلوک را جوانی قوی،  
سرسخت و فعال بارآورد که  
در برابر هیچکس و هیچ چیز  
ضعف و سستی از خود نشان  
نمیداد.

«گریستف-ویانی باله گلوک» از کودکی استعداد و علاقه مخصوصی بموسیقی نشان میداد. در جوانی، پس از اینکه مدتی در دانشکده مذهبی حقوق شهر پراگ درس خواند، از موسیقی دانی ایتالیائی درسهای موسیقی گرفت. در آن هنگام وسائل

مالی کلوک بسیار محدود بود و وی مجبور بود برای تأمین مخارج خود با سمت نوازنده ویلن، ویلنسل، ارک و آواز خوان در دسته های موسیقی دوره کرد و در شهرهای کوچک و دهکده ها بکار اشتغال ورزد. روز های یکشنبه کلوک در رفاصخانه های روستائی نوازندگی میکرد و کار و هنرش مورد توجه بسیار قرار میگرفت... حق الزحمه و پیرا با اجناس و اہنیاات میپرداختند و واحد پولی تخم مرغ بود... کلوک مدت ها بدین ترتیب زندگی کرد و هنگامی که، در بیست سالگی، تصمیم گرفت برای ادامه تحصیلش به شهر «وین» برود نیز از همین وسیله استفاده نمود.

موقعی که کلوک بوین رسید خوشبختانه موفق شد که در میان خانواده های با نفوذ شهر حامیانی پیدا کند و در خدمت یکی از نجیب زادگان شهر بنام «کنت ملنسی» به سمت «موسیقی دان مجلسی» استخدام شود. کنت ملنسی مردی سفر دوست و عاشق موسیقی ایتالیائی بود و کلوک جوان در خدمت او شهرهای مختلف ایتالیا سفر کرد. این مسافرتها برای کلوک فوق العاده مفید و پر حاصل بود زیرا در حین آن با «سامار تینی» آهنگساز مشهور آشنا شد و مدت چهار سال در محضر این استاد گرانمایه «کنتر بوان» با جدیت بسیار بفرآ گرفتن فن موسیقی پرداخت تا جائی که موفق شد اجازه نوشتن يك ابرا برای تئاتر سلطنتی را بیابد.

«کلوک» قسمت عمده موفقیت های خود را مرهون پشتکار و تربیت توأم با مرارت و سختی خود بود ولی اصل و نسب آلمانی او در ایتالیا، سرزمین آوازه های دل انگیز مانع و سدی شمرده میشد. و پیرا در آغاز امر آهنگسازی میشد. دند که از ترکیب نوا- های گوش نواز عاجز است ولی با اینحال و با وجود اینکه ابرای او از جانب موسیقی- دانان حرفه ای بسر دی استقبال شد از جانب عامه مردم موفقیت و استقبال بسیار خوبی یافت. وی با ادیب و شاعری «متاستاز» نام رفاقت و دوستی صمیمانه ای بهم زده بود که در تمام زندگانی هنری او مؤثر بود زیرا «متاستاز» مضمون و اشعار ابرا های و پیرا تصنیف میکرد و این همکاری در موفقیت آثار کلوک بسیار مؤثر بود. دومین ابرا ی کلوک سال بعد بر روی صحنه آمد و مثل ابرا ی قبلی موفقیت بسیار خوبی پیدا کرد.

چندی بعد شهر و نیز نوشتن ابرائی را به کلوک سفارش میکند. کلوک با همکاری «متاستاز» ابرا ی دیگری مینویسد که در و نیز شهرت و افخار بسیار نصیبش میسازد. و نیز در آن موقع مرکز موسیقی و هنری بسیار مهمی بود که دارای هفت تئاتر مشهور بود، مردم آن عاشق آواز و موسیقی بودند و فعالیت های موسیقی کثیر و پر ارزشی در آن صورت میگرفت. یکی از معاصران کلوک و نیز را اینطور تعریف کرده است «... مردم درهمه جا، در میدانهای عمومی، در کوچه ها و در رودخانه، آواز میخوانند. فروشدگان دوره کرد اجناس خود را با آواز عرضه میدارند، کارگران با آواز کار خود را ترک میکنند و قایق رانان، در انتظار از بابان همین کارگران

آوازمیخوانند ... برای يك  
آهنگساز جوان این محیط پر-  
آواز سکرآور بود ...

از همین موقع بعد آثار  
گلوک رادر همه شهرهای بزرگ  
اروپا نمایش میدادند و ویرا  
از هر گوشه و کنار پیوسته احضار  
میکردند. آنچه موجب تعجب  
است اینکه گلوک بسا اینهمه  
مسافرت بی دربی چگونه مجال  
یافته است که ۱۰۷ ابراً در  
مدت عمر خود بنویسد و جلسات



تمرین و نمایش آنها را نظارت کند. از این موضوع میتوان نتیجه گرفت که هنرغنائی  
در قرن هیجدهم خیلی کمتر از دوره ما کوشش و فعالیت ذهنی و فکر ایجاد مینمود.  
تصور آهنگسازی مثل دو بوسی که بتواند ۱۰۷ ابراً از نوع « پله تاس و ملیزاند »  
بنویسد برای ما مشکل است و این امر نشان میدهد که بین هنرغنائی کلاسیک و جدید  
تا چه حد اختلاف سبک و طرز فکر موجود است. در هنرغنائی کلاسیک سروکار آهنگساز  
با مقداری فورمول های از پیش پرداخته و اوضاع و شخصیت های متحدالشکلی بود  
که بدو اجازه میداد سرعت ابرائی تألیف کند و هیچکس بفکر این نبود که هر میزان از  
موسیقی وی حاوی مطلب نو و ناگفته و بیسابقه ای باشد ...

ولی کثرت آثار گلوک بخصوص از آن جهت قابل توجه است که وی بموفقیت-  
های سهل الوصول تن در نمیداد و در تمام مدت عمر بر خلاف جریان هنری و سلیقه مبتذل  
عوام رفتار کرد و با آنچه مخالف طبع هنری و طبیعت سرسختش بود مبارزه نمود.  
هنگامی که گلوک در ایتالیا بکار پرداخت اهدایت و قدرت آوازه خوانان مشهور  
بی شباهت به ستارگان هولیوود نبود. آهنگساز را خدمتگزار و مجری آوازه خوان  
« سوپرانوی مشهور روز میسر دند » موظف بود برای جلوه گر ساختن هنر و قدرت  
فنی او آثاری بنویسد. این « وجه الملة » های از خود راضی بنمود اجازه میدادند  
که متن آثار را بسلیقه خود تحریف نمایند یا بجای آنها آنچه خود میخواهند اجرا  
کنند. يك ابراً در حقیقت « رسیتال » آوازی بود که « رسیتالیف » ها و مکالمات  
بدان افزوده باشند که کسی گوش نمیکرد. آوازه خوان محبوب مردم در فاصله بین  
دو « آریا » بروی صحنه میماند و بدون اینکه توجهی بآنچه بر روی صحنه می گذشت  
بنماید غالباً بصرف شیرینی و شراب مشغول میشد یا با آشنایان خود در میان  
تماشاچیان، صحبت و شوخی میکرد ... از طرف دیگر تماشاچیان متشخص، در مدت  
این فاصله، در گوشه « از » مخصوص خود بیازی ورق یا شطرنج یا بخوردن بستنی

مشغول میشدند تا آوازه خوان مورد علاقه شان ، از سرنو ، هنر نمائی خود را شروع کند . در چنین شرایطی معلوم نیست چرا آوازخوانان در نوشتن متن نمایشنامه ابراهیم دخالت و اظهار عقیده میکردند : یکی قبول نمیکرد که در پایان ابراهیم «بمیرد» ، دیگری اصرار میورزید که نمایشنامه طوری نوشته شود که او بتواند سوار بر اسب وارد صحنه گردد ، سومی فقط حاضر میشد نقش عاشق دلخسته ای را بازی کند ... ولی گلوک مردی نبود که زیر بار این خود نمائی ها و «دیکتاتور» بازی ها برود ... و تصمیم گرفت که باین وضع خاتمه دهد . هنگامی که برای اجرای یکی از ابراهیمش به «نابل» رسید بدو خبر دادند که یکی از بزرگترین آوازه خوانان آن دوره حاضر شده است که نقش اول ابراهیم او را به عهده بگیرد و لازمست که - مطابق سنت معمول - گلوک پیش از همه بدیدن وی برود و از لطف و مرحمت بیکران وی تشکر نماید . گلوک نه فقط حاضر نشد بدیدن وی برود بلکه اصرار ورزید که آوازه خوان مزبور خود برای ادای مراتب احترام به پیشش بیاید . آوازه خوان مشهور که بعمرش چنین جسارت و کستاخی ندیده بود چنان بدیدن و شناختن گلوک کنجکاو و علاقمند شد که به پیشگاهش شتافت ... و بزودی از دوستان صمیمی وی گردید .

موفقیت های گلوک تغییری در اخلاق و رفتار ساده سابقش نداد و همانگونه که وی قبلا در تلاش معاش بنوازندگی و دوره کردی میپرداخت ، بعد ها نیز هر گاه احتیاج مالی پیدا میکرد «درستال» های عوام پسندی «بوسیله نواختن لیوان های آب خوری» ترتیب میداد ... توضیح آنکه در آن دوره «ساز» مخصوصی در محافل عامیانه اروپا رواج داشت که از تعدادی لیوان آب خوری تشکیل میشد که در هر کدام از آنها بمقدار متفاوتی آب میریختند و آنها را طوری مرتب میکردند که با زدن با انگشت از هر کدام از آنها صدای نت مخصوصی از کام موسیقی برخیزد . در قرن هیجدهم این «ساز» را «گلاسهارمونیکا» میخواندند و از ۲۶ لیوان تشکیل میشد . گلوک بر روی آن



و به همراهی يك ارکستر بزرگ «کنسرتو» های خود را اجرا مینمود و با پولی که از این نمایش های تماشائی و بردرآمد بدست میآورد بودجه مالی خود را متعادل میساخت . ولی از این موضوع نباید نتیجه گرفت که گلوک مردی ولخرج بود . برعکس ، گلوک بی آنکه خسیس باشد، مردی کاملاً «بورژوا» و معتدل بود که می توانست منافع خود را با دقت حفظ کند . وی با دختری نسبتاً

متمول ازدواج کرده بود و در کنار او تا پایان عمر زندگی خانوادگی مرتب و معتدلی

داشت . شوهری وظیفه شناس و پدری مهربان بود ( وی دخترخوانده‌ای داشت ) . یکی از نویسندگان شرح احوال گلوک دربارهٔ وی اینطور مینویسد : « وی زن و بچه و دوستان خود را دوست داشت بی آنکه هرگز نوازششان یا تعریفشان را بکند مردی پراشتها بود ، شراب هم زیاد میخورد ولی هرگز مست نمیشد . پول را دوست میداشت و این علاقهٔ خود را پنهان نمیداشت . مردی خود خواه بود و بخصوص بر سر میز ناهارباشام بهترین خوردنی ها را بخود تخصیص میداد . » گلوک مردی فوی-هیکل و درشت اندام بود و قیافه‌ای باز و ساده داشت ولی نقاشانی که تصاویری از او کشیده‌اند ، ازراه احترام ، صورت پرآبلهٔ او را نادیده گرفته‌اند ... ولی این قیافهٔ نازیبا هم مانع موفقیت های او نشد . امپراطور اتریش و ملکه « ماری ترز » پیوسته نسبت بدو نظر لطف داشتند و وی در دربار آنها از همه نوع موفقیت و افتخار برخوردار بود .

با اینهمه « گلوک » از مدتها پیش آ. زوداشت که به پاریس راه بیابد و آنرا بنسخیر هنر خود در آورد و فعال مابشاه صحنه‌های غنائی این مرکز پرافتخار هنری گردد . و برای نیل باین منظور ، بی آنکه وین را ترک گوید ، بر روی متن و مضمونی از آثار « فاواری » - که ذکرش در فصل پیش رفت - اپرا کمیکی مینویسد و همچنین موفق میشود که قطعاتی از آثار خود را در پاریس اجرا نماید و توفیق قابل ملاحظه‌ای بچنگ آورد . آنچه بخصوص قابل ذکر است اینکه این آثار از لحاظ بیان و تلفیق زبان و شعر فرانسه نیز بسیار ماهرانه تنظیم یافته بود . گلوک همچنان دورا دور ناظر فعالیت های هنری پاریس و تحولات آن بود و هنگامی که « جنگ مسخرگان » ( که در فصل های گذشته شرحش گذشت ) باوج خود میرسد ، درمی یابد که موقعیت مناسبی بدست آمده و باید باصطلاح وارد گود شد ... نهضتی که گلوک در این هنگام پدید آورد و به مکتب « گلوکیست » ها شهرت یافت بر این اصل استوار میشد که در هنر غنائی آنچه بایست اهمیت بیشتری داشته باشد هنر نمایشی است که باید قوانین و مقتضیات و وزن خود را بموسیقی تحمیل نماید ؛ موسیقی دان باید فرمانبردار و تابع متن ادبی باشد و موسیقی در تئاتر ، حق ندارد آزادانه راه خود را دنبال کند . این طرز فکر برای آن دوره تازگی بسیار داشت ، خاصه که موسیقی را از قید هوس بازیهای آوازخوانان نجات میداد ، برای متن نمایش اهمیت قائل بود و آوازخوانان را مجبور میساخت که بمتن نمایش احترام گذراند ، شخصیت قهرمانان نمایش را مطالعه نمایند و در هر حال از خود نمائی ها و « دوکالیز » های بیپوده و بیجا خودداری کنند . از همین رو بود که گلوک ، با همه خود خواهیش ، دریافته بود که این سبک جدید موسیقی را از زیر بار بی نظمی و اغتشاشی که عرصهٔ وجود را بر آن تنگ میساختند نجات خواهد داد . ابراهامی که وی بدین ترتیب بوجود آورد و بخصوص « اورفه » از لحاظ تاریخ موسیقی اهمیت بسیار دارد . این اثر را ( که قبلا در وین و سپس در پاریس نمایش داده شد )

گلوک با دقت و کوشش بسیار بروی صحنه آورد. گلوک رهبر ارکستری بسیار فعال



بود و عادت داشت برای اینکه بتواند آزادانه و بدون زحمت ارکستر رهبری نماید کلاه کیس خود را در میآورد و بجای آن شب کلاهی معمولی بر سر می نهاد تا ترس از افتادن کلاه کیس مانع حرکات شدید و آمرانه او نباشد. «اورفه» در پاریس موفقیت بی نظیری پیدا کرد. گلوک بلافاصله بفکر افتاد که سبک جدید خود را در پاریس مستقر نماید و این «استه تیک» جدید بزودی جای

پر افتخاری برای خود باز کرد. ولی موسیقی دانان فرانسوی که نظم و دیسیپلین موسیقی دانان آلمانی را نداشتند بزحمت و اشکال به توقعات هنری گلوک تن در میدادند و مسلماً بدون اراده آهنین و همچنین خلق و خوی خشن گلوک این کار نمیتوانست

عملی گردد. معروفست که روزی گلوک برای تنبیه نوازنده کنترباس در ارکستر که رضایت ویرا جلب نمی کرد، چهار زانو از میان نوازندگان ارکستر عبور کرده خود را بنوازنده کنترباس رساند و ... پای او را گاز گرفت ...



گلوک بیاری طبع سرسخت و مبارز خود پیوسته موفق میشد رقبای خود را

از میدان بدر کند همه عمر خود را با موفقیت و افتخار گذراند.

درخاتمه این نکته را بگوئیم که سبک گلوک و اینکه در آثار خود همه چیز را فدای «درام» و نمایش میساخت، بکرات مورد اعتراض و انتقاد موسیقی دانان قرار گرفته است. منجمله در قرن اخیر دو بوسی موسیقی دان بزرگ فرانسوی معتقد بود که کار «گلوک» از اهمیت موسیقی در اپرا میکاست و گذشته از این ویرا منهم

میساخت باینکه سنن اصیل موسیقی فرانسه را از جاده اصلی خود منحرف ساخته  
است . خود کلوك ، بمناسبتی ، گفته است « ... من در آثار خود میخواهم بیشتر نقاش  
و شاعر باشم تا موسیقی دان ... پیش از اینکه ایرانی بنویسم من میکوشم فراموش کنم  
که موسیقی دان هستم ... »

افنیاس و ترجمه : ك . هورمزد  
در شماره آینده : « آنترنیو بووالدی »



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی